

شاه آرمانی در ایران باستان و شهر زیبای افلاطون مطالعه موردی: کوروش کبیر

دکتر فرشاد شریعت*

چکیده

این مقاله با تبیین نظام فکری ایران و اندیشه سیاسی شاه آرمانی در دوره کوروش، ضمن بررسی ساختار سیاسی و اجتماعی نظام مختار، بر آن است نشان دهد چرا و چگونه خردمندی، شجاعت، میانه‌روی و عدالت، چهار محور بازخوانی شده در جمهور افلاطون، همان‌گونه که نویسنده کتاب شهر زیبای افلاطون و شاه آرمانی در ایران باستان نشان داده، همواره مبنای اندیشگی دینی و سیاسی دولت ایرانی محسوب می‌شدند. به عبارت دیگر این پژوهش در جست‌وجوی مبنای یک نظم سیاسی و اجتماعی مطلوب و سازگار با هویت دینی و سیاسی ایران باستان بر آن است تا با مراجعه به

* عضو هیئت علمی دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)
(shariat@isu.ac.ir)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۳۰

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۸۹، صص ۶۷-۴۱.

متون و زمینه تاریخی آن دوره ضمن آزمون نظریه فتح‌الله مجتبایی و
تطبیق دوره کوروش با عناصر افلاطونی، روح حاکمیت سیاسی، اجتماعی
حاکم بر جامعه ایرانی را در این دوره مورد مطالعه قرار دهد.
واژه‌های کلیدی: کوروش، افلاطون، شاه آرمانی، ایران باستان.

۱. طرح مسئله

یکی از مسائل مهمی که در مطالعه اندیشه سیاسی به‌ویژه اندیشه سیاسی در ایران باستان مورد بحث قرار می‌گیرد، مسئله ظهور فلسفه سیاسی و پیدایش فکر سیاسی است. پاسخ اجماعی به پرسش مورد بحث، حداقل درباره پیدایش و ظهور فلسفه، تا آنجا که در کتاب‌های درسی آمده، یونان باستان است؛ ویل دورانت در **تاریخ تمدن**، به‌وضوح مشرق زمین را گاهواره تمدن و البته نه فکر فلسفی، معرفی می‌کند. *راسل* در کتاب **تاریخ فلسفه غرب و ساباین در تاریخ نظریات سیاسی** به‌روشنی فلسفه یونان را نقطه آغاز فکر فلسفی برای انسان امروز شناسایی می‌کنند. بسیاری دیگر از شرق‌شناسان و شرق‌گرایان نظیر **هانری کوربن** نیز به‌رغم توجه به روح شرقی منکر چنین مسئله‌ای نمی‌شوند.^(۱) اما مسئله به شکل علمی به‌شدت مورد مناقشه است؛ زیرا شالوده‌شکنی از مفهوم فکر سیاسی و دقت نظر بیشتر برای ایجاد پیوند علمی میان تاریخ و فلسفه یا به تعبیر *اسکینر* میان زمینه و متن، شواهد دیگری را نیز در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد که به نظر می‌رسد با وجود آن، حداقل در حوزه فلسفه سیاسی بتوان از منظر جدیدی به اندیشه سیاسی غرب و حتی ایران باستان نگریست.^(۲) بی‌شک یونان باستان را به لحاظ نظری می‌توان نقطه عطف تمایز میان میتولوژی و فکر فلسفی دانست. اما مراجعه به زمینه‌های تاریخی و پیوند آن با متون برجای‌مانده از ایران باستان و نیز آنچه در اندیشه سیاسی، فکر فلسفی نامیده می‌شود، تبیین دیگری به دست می‌دهد که قابل مطالعه علمی است.

فتح‌الله مجتبایی در کتاب **شهر زیبای افلاطون و شاه آرمانی در ایران باستان**، تبیین جدیدی از این مسئله ارائه کرده که به نظر قابل بررسی است. مجتبایی با استناد به آثار برجای‌مانده از تاریخ باستان^(۳) بر این باور است که به‌رغم تصور غالب

مبنی بر انتقال یک‌سویه فلسفه از طریق حکمای اسلامی از سنت افلاطون و ارسطو و اسلامی شدن آن توسط فیلسوفان مسلمان،^(۴) این انتقال یک‌سویه نبوده بلکه نقطه عزیمت ایران باستان است.^(۵) وی با توجه به شباهت‌های بسیاری که میان نظام سیاسی ایران باستان و فضایل چهارگانه و نظام حکومتی افلاطون در جمهور برمی‌شمرد، و با توجه به زمان تاریخی^(۶) حدس می‌زند که قاعدتاً با در نظر گرفتن سیر و سفرهای یونانیان به ایران و تاریخ‌نگاری ایشان در حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی، تفکر سیاسی ایران به یونان راه یافته و سپس توسط افلاطون، فیلسوف یونانی در «جمهور» به تصویر درآمده است.^(۷)

نقطه عزیمت مجتبایی حاکم حکیم یا فیلسوف‌شاه افلاطون است که از راه تربیت و ریاضت، از گمان^۱ و علم به سایه فراتر رفته و به معرفت^۲ دست یافته است. فیلسوف‌شاه که خردمند، شجاع، میانه‌رو و عدالت‌پیشه است، بر آن است تا همگان را به خیر اعلی فراخواند و زیبایی را بر هر پلیدی و پلشتی حاکم کند. به نظر مجتبایی وظیفه فیلسوف‌شاه افلاطون همان وظایف «بختاران» و «سوشیان» هاست که باید مردم را به راستی، هدایتگر باشند و آنها را از دروغ ایمن کنند و با «وهومنه»^۳ و حکمت به شهر آرمانی که خوشنودی/هورا/مزد/ در آن است برسانند.^(۸)

این مقاله درصدد است با مطالعه زمینه‌های اندیشگی و هویت ایرانیان در دوره باستان، به‌ویژه در دوره زمانی کوروش، نشان دهد نظم سیاسی در آن دوره با عناصری که افلاطون تحت عنوان خردمندی، شجاعت، میانه‌روی و عدالت، تعریف کرده همخوانی دارد. در این پژوهش، محور اندیشگی و مبنای «کرامت دولت» همان آرمان‌شاه، یا اندیشه شاه آرمانی است که به مدد پژوهش فتح‌الله مجتبایی در کتاب «شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» به نظر می‌رسد که نه از فیلسوف‌شاه افلاطون بلکه از سنت دینی ایران باستان، به عاریت گرفته شده است. این پژوهش پس از مروری بر فضایل چهارگانه افلاطونی و تبیین نظام اجتماعی و

1. Doxa
2. Episteme
3. Vahu-Mano

سیاسی دوره باستان، شهر زیبای مجتبایی را به شکل موردی در دوره کوروش مورد آزمون قرار می‌دهد تا ضمن تحلیل زمامداری کوروش، نظم آرمانی و همخوانی این تحلیل با نظام سیاسی افلاطون و روایی نظریه مجتبایی، به شکل موردی در جمهور تبیین شود. نکته آخر اینکه، در نقل تاریخی، به‌ویژه فضایل کوروش، به جهت فرضیه مختار، یعنی انتقال مفهوم شاه آرمانی از ایران به یونان، توسط مورخان یونانی، و به جهت اهمیت دسترسی افلاطون به تاریخ‌گزنفون و معاصر بودن با وی، بیش از همه بر تاریخ منقول از گزنفون تمرکز شده است؛^(۹) همچنین این مقاله، برای بازخوانی جمهور و شهر زیبای افلاطون و مقایسه با دوره کوروش ابتدا به شرح و بسط فضایل چهارگانه می‌پردازد و سپس ضمن مقایسه اولیه آن با نظام فکری دوره باستان، به شکل موردی آن را با دوره کوروش مطابقت و ارزیابی کرده که در اینجا به جهت پیگیری پرسش اصلی پژوهش، «جمهور» افلاطون و «شهر زیبای» مجتبایی از منابع محوری بحث محسوب می‌شوند.

۲. فضایل چهارگانه و شهر زیبای افلاطون

نظام عدالت‌پیشه افلاطون، صرف‌نظر از مدعیات فتح‌الله مجتبایی، نظامی اندام‌واره است که به لحاظ فلسفی بر اساس تعادل قوا و تمایلات انسانی در جمهور در حدود ۴۱۱ (پ.م.) قوام می‌گیرد. افلاطون تمایلات انسانی را ناشی از دو جزء شهوانی و همت و اراده انسان می‌داند. جزء شهوانی، آدمی را به سوی اشتیاق‌های مربوط به عالم جسم و امیال بدن نظیر ثروت‌اندوزی و یا رفع نیازهای جنسی سوق می‌دهد و جزء همت و اراده، وی را به سوی کسب شجاعت و شرف رهنمون می‌کند و تعادل میان آنها به واسطه قوه‌ای برتر یعنی عقل برقرار می‌شود. به نظر افلاطون جزء شهوانی نفس بزرگ‌ترین قسم نفس است و «طبیعتاً به‌گونه‌ای است که اشتیاق‌های سیری‌ناپذیری به جمع‌آوری ثروت دارد؛»^(۱۰) هرچند اگر عقل بخواهد، می‌تواند آن را با حضور جزء همت و اراده تحت اطاعت خود درآورد. به عبارت دیگر، جزء همت و اراده در نفس همواره در معاونت جزء عقلانی نفس است و با احترامی که برای کسب شجاعت و شرف قائل است، مراقب است تا اربابان، با وجود اسب سرکشی چون جزء شهوانی که به ارباب بسته شده، بتواند

ارابه را در مسیر خود هدایت کند.^(۱۱)

در مقایسه، در جامعه سیاسی نیز هریک از گروه‌های اجتماعی، بایستی به کار خویش مشغول باشند؛ لذا فرمانروایی جامعه، از وظایف جزء عقلانی جامعه است و این جزء وظیفه دارد که میان دو جزء دیگر جامعه، یعنی جزئی که وظیفه امنیت جامعه و جزئی که وظیفه معاش را برعهده دارد، تعادل برقرار کند. از نظر افلاطون، جزء اراده و همت همان فرهیختگانی هستند که برای این کار تربیت می‌شوند؛ لذا لازم است که ابتدا افرادی که جوهره و طبیعتی اصیل دارند، گزینش و انتخاب شوند تا در عین حال که این جنگجویان برای جنگ پرورش داده می‌شوند، انسان‌هایی نجیب و مبادی آداب بار آیند؛ تا مبادا به جای تقویت شجاعت در آنها خشونت و هرزگی تقویت شود.^(۱۲)

فیلسوف شاه «جمهور»، همچنان که مجتبیایی نیز از شاه آرمانی ایران، مستند کرده است، انتخابی است که بر اساس خویش‌کاری و از میان پاسداران نخبه و شایسته انجام می‌شود تا کسی که باور ثروت‌اندوزی و زندگی تجملاتی را با زندگی خوب که در عشق به فلسفه خلاصه می‌شود، عوض کرده است، رهبری دولت را برعهده گیرد. به عبارت دیگر، اگر قرار است که عده‌ای برای تجملات زندگی و کسب ثروت تلاش کنند، لازم است عده دیگری علاقه و گرایش به گسترش ثروت‌اندوزی ندارند، بر کار آنها نظارت کنند تا مبادا اشتباهی سیری‌ناپذیر آن گروه زیورطلب به سوی کسب قدرت و سرکوبی و قوای دیگر متمایل شود؛ حکومتی که اصالتاً و اکتساباً حق آنها نیست.^(۱۳) این نظارت، از نظر افلاطون به عهده گروهی به نام جنگجویان است که خود به دو دسته جنگجویان کامل و جنگجویان کمکی تقسیم می‌شوند. گروه اول جنگجویان ارشد و با تجربه‌ای هستند که مراحل تربیتی و آزمون شجاعت خود را پشت سر گذاشته‌اند و گروه دوم جنگجویان جوانی هستند که اصالتاً با توجه به طبیعت و استعداد متمایزی که از دیگر شهروندان داشته‌اند، برای امر پاسداری برگزیده می‌شوند و همانند دستیاران جنگجویان کامل، در امور نظامی دولت به آنها کمک می‌کنند. اینان پس از آنکه مراحل شجاعت و اعتبار خود را ثابت کردند، می‌توانند در سلک جنگجویان کامل خدمت کنند. با این تفسیر روشن است که بازرگانان، حرفه‌مندان و کشاورزان اساساً مدخلی در امور

فرمانروایی ندارند؛ مگر آنکه ابتدا در سلک «جنگجویان کمکی» خدمت کرده باشند. وظیفه اصلی جنگجویان، محافظت از مدینه در قبال «دشمنان خارجی و داخلی» است.^(۱۴)

روشن است که «رهبران آینده» همچون نظام ایرانی باید علاوه بر آموزش‌های بدنی و نظامی، بخش قابل توجهی از عمرشان را به مطالعه علوم مختلف از جمله حساب و هندسه اختصاص دهند تا با پرورش ذهن تحلیلی در خود، آمادگی لازم را برای ورود به مراحل دیگر کسب کنند. در غیر این صورت امتیاز ورود به مرحله بعدی را نخواهند داشت. آموزش فلسفه به عنوان آخرین مرحله آموزش، پس از موفقیت در دوره‌های قبل و تنها پس از دوران سی‌سالگی به آنها داده خواهد شد زیرا پیش از آن، شور و نشاط جوانی مانع از به‌کارگیری تعالیم فلسفه می‌شود. یادگیری فلسفه به رهبر یا رهبران برگزیده کمک می‌کند که با عقل سلیم به گفت‌وگو در مورد سیاست بپردازند و این مرحله نیز پنج سال طول می‌کشد. پس از آن در آزمون نهایی، یک دوره پانزده‌ساله را نیز برای پرورش درون و باز کردن چشم بصیرت سپری خواهند کرد. در این دوره است که با نگاه عقلانی به نور مطلق به درجه فیلسوفی می‌رسند. تمامی این دوره در درون غار (که استعاره افلاطون از مدینه است) سپری می‌شود. در این دوره، وی همانند مردمان عادی زندگی می‌کند و پس از این دوره است که صلاحیت مداخله در امور سیاسی مدینه و رهبری آن را اخذ می‌کند.^(۱۵)

افلاطون بر این باور است که «تا زمانی که فلاسفه پادشاه نشوند و یا تا زمانی که پادشاهان به مقام فیلسوفی نرسند»، پیوند میان فلسفه و پادشاهی و یا به بیان دیگر پیوند میان اخلاق و قدرت که اصل ضروری و مبنای نظری عدالت است، برقرار نخواهد شد؛ زیرا فلاسفه نه جبون و نه ستمگر، بلکه میانه‌رو و فروتن‌اند و به جای عشق به پول و تجملات زندگی به معرفت عشق می‌ورزند. پس وقتی که قدرت در دست آنها قرار می‌گیرد آن را نه در راه منافع شخصی و افزودن ثروت، بلکه برای مصلحت دولت صرف می‌کنند؛^(۱۶) و این مصلحت چیزی فراتر از فضایل چهارگانه خردمندی، شجاعت، میانه‌روی و عدالت نیست.

افلاطون عدل را به عنوان یکی از فضایل چهارگانه در نظر می‌گیرد و ویژگی

سه فضیلت دیگر را خاص گروه معینی می‌داند. فرزاندگی و حکمت از آن فرمانروایان، شجاعت از آن سپاهیان و میانه‌روی از آن توده مردم است و عدل فضیلتی است که در پرتو آن هریک از این سه گروه فقط به کار خویش مشغول باشد و به همین‌سان، هرکس برای کاری ساخته شده و نباید در کار دیگری دخالت کند.^(۱۷)

افلاطون در بحث «خردمندی»، میان عقل عرفی یا عقل تشخیص کارآمدی و عقل حقیقی یا عقل شناسنده معرفت، عقلی که تنها وارثان حکومت از آن بهره دارند، تمایز قائل می‌شود. از نظر افلاطون تنها فیلسوفان می‌توانند تشخیص دهند که حقیقت معرفت چیست و مصالح دولت را نیز تنها همین گروه می‌فهمند. لذا می‌توانند بهترین خطّ مشی را برای امور سیاست داخلی و خارجی تشخیص دهند؛ بنابراین، برای فرمانروایی باید خردمند و حکیم بود.^(۱۸)

«شجاعت» نیز موجب ثبات قدم و پایداری می‌شود. انسان شجاع به عهد و پیمانی که برای احترام به ارزش‌های انسانی با خود و جامعه‌اش بسته پایند است و به قوانین مدنی احترام می‌گذارد؛ قوانینی که برخاسته از ارزش‌های بنیادین اجتماع انسانی است و برای برقراری امنیت دولت تنظیم شده‌اند. انسان شجاع نیز کسی است که به خود و دیگران اجازه نمی‌دهد برای کسب منفعت شخصی و تأمین مصلحت فردی این قوانین را نقض کند.^(۱۹)

«اعتدال» نیز سبب می‌شود انسان بتواند خودش را در مقابل اشتیاق‌های زندگی و نافرمانی‌های آن حفظ کند. شخص معتدل از انجام رفتارهای ناروا و غیرمدنی پرهیز دارد و سعی می‌کند با درک صحیح از اعضای جامعه خود، ضعیف و قوی، فقیر و غنی، با آنها همراهی کرده و زندگی مسالمت‌آمیزی برقرار کند. تنها در چنین جامعه‌ای است که می‌توان جهش و پیروزی را یکنواخت نصیب شهروندان کرد. در چنین جامعه‌ای خواه‌ناخواه همه‌چیز حتی توزیع ثروت، در حال تعادل قرار می‌گیرد و تجملات زندگی نمی‌تواند جامعه را به سوی سلطه زیورسالاران و در نتیجه جدا افتادن از غایت ارزشمند زندگی، یعنی عدالت سوق دهد.^(۲۰)

«عدالت» نیز ضروری‌ترین فضیلت از فضایل چهارگانه است و «تنها زمانی می‌توان به آن امید داشت که سه فضیلت قبلی در مدینه برقرار باشد».^(۲۱) در چنین

وضعی «هرکس اختصاصاً به کاری مشغول است که طبیعت، وی را برای آن کار آماده کرده است»؛^(۳۲) و این تجلی جامعه عدالت‌پیشه است؛ «جامعه‌ای که هرکس به کار خود مشغول است و در امور دیگران مداخله نمی‌کند».^(۳۳) بدین ترتیب جای این پرسش است که چگونه می‌توان جایگاه طبیعی هر یک از اعضای جامعه را شناخت و به آنها تفهیم کرد، زیرا در این صورت عده‌ای فرمان‌بردار و عده‌ای فرمانروا خواهند شد و قبول چنین مسئله‌ای برای فرمان‌برداران ناعادلانه و سخت جلوه خواهد کرد. به باور افلاطون، نگاه ظاهری به عدالت چیزی به دست نمی‌دهد. عدالت صرفاً در کنار فضایل دیگر مدنی قابل درک است؛ بنابراین به جای هرگونه پاسخ به مسئله بجاست که صبر کنیم تا «عدالت» هرچیز را سر جای خودش استوار سازد. در چنین شرایطی با حصول به سه فضیلت دیگر، عدالت در آغوشمان خواهد بود.^(۳۴)

۳. نظام فکری و هویت دینی

مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که هخامنشیان مزدپرست بودند. در کتیبه‌هایی که از شاهان هخامنشی بر جای مانده، همواره /ورمزد خاطر نشان شده است.^(۳۵) ولی مسئله اینجاست که زردشت و /مشاسپندان زردشتی که از ارکان مذهب زردشتی‌اند، حضور ندارند؛^(۳۶) و از همین جاست که اختلاف آرا میان سه دسته از پژوهشگران این حوزه مطالعاتی پیدا شده است. دسته‌ای شاهان هخامنشی را غیرزردشتی می‌دانند و اهورامزدا را از خدایانی که پیش از عهد زردشت در میان اقوام ایرانی پرستیده می‌شد، به شمار آورده‌اند.^(۳۷) دسته‌ای دیگر مزدپرستی هخامنشیان را با آیین زردشتی یکی دانسته و تفاوت‌هایی را که میان این دو آیین است نادیده گرفته و ناچیز شمرده‌اند؛ و بالاخره دسته سوم نخستین شاهان این سلسله را غیرزردشتی، و داریوش و شاهان پس از او را پیرو آیین زردشت به شمار آورده‌اند.^(۳۸) اما مبتنی بر دلایلی که فتح‌الله مجتبابی و محمد معین ارائه کرده‌اند، بعید به نظر می‌رسد که ظهور زردشت پس از سال‌های ۶۰۰ (پ.م.) باشد؛ و همان‌طور که در ادامه بحث می‌شود، شواهدی در دست است که نشان می‌دهد زردشت در سال‌های زمانی اندک پیش از فتوحات کوروش و داریوش مبعوث شده و آرای زردشتی در فتوحات و

آیین عدالت‌گستری وی مؤثر بوده است.^(۳۹) اگرچه تحقیقات تاریخی در اینجا نارساست، اما حسب نقل مورخان اسلامی که مجوس را از اهل کتاب دانسته‌اند،^(۴۰) می‌توان دین زردشت را در اصل یک شریعت توحیدی دانست.^(۴۱) آیین زردشت که بر پایه «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» بنا شد، اگرچه بنا به مصلحت، ظاهراً نظام سلسله‌مراتب خدایان را حفظ کرد ولی به جای خدایان خودمختاری که حتی گاه در مقابل هم قرار می‌گرفتند، قائل به شش جوهر مجرد شد که در عین حال مظاهر خدای واحدند و بدین‌گونه آداب مذهبی را از اصل دگرگون ساخت. زردشت می‌گفت: «شراب سکرآور کثیف چگونه می‌تواند به نیکی کمک کند؟» و «گاو مرد دهقان اگر در دست صاحبش باشد مفیدتر از آن نیست که در راه خدای بی‌نیاز ذبح شود؟».^(۴۲)

به هر روی آنچه بیشتر مسلمانان را به خود مشغول داشته، ثنویت در دین زردشتی است که برخی تلاش کرده‌اند ثابت کنند که در دین زردشت، ثنویت نیست اما این توجیه وحدت‌گرایانه آنان خالی از تکلف نیست. «ثنویت هست اما نه درباره خدا بلکه درباره منشأ خیر و شر»^(۴۳) ولی به‌طورکلی ساختار فکری دوره هخامنشیان، از جمله کوروش، در سایه‌ای از آیین مزدیسناست که مبارزه با نیروهای اهریمنی و بسط عدالت، سرلوحه تعلیمات پیامبر آن، یعنی زردشت محسوب می‌شود. در این نظام فکری، فرشکرت^۱ یا نوکردن عالم هستی که برعهده بختاران پایان زمان است؛^(۴۴) گو اینکه فرشکرت موعود زردشت، با رستخیز همگانی و نابودی همیشگی شر و فساد همراه است؛ و تنها به‌خواست اورمزد رخ می‌دهد؛ ولی در مقام مقایسه مسئولیت بختاران چیزی جز آنچه شاهان ایرانی به خود نسبت داده‌اند، نیست. چنانچه به روایت مجتبایی از یشت‌های اوستا، در زمان شاهی جمشید گرسنگی و تشنگی، پیری و مرگ از جهان دور و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها فسادناپذیر شد.^(۴۵) از این رو شباهت زیادی بین فرشکرت اوستایی و عدالت شاهان باستان وجود دارد که از جمله می‌توان به نیروهای شش‌گانه داریوش در کتیبه‌های بیستون و امشاسبندان شش‌گانه زردشت در آخرالزمان اشاره کرد.^(۴۶)

۴. طبقات اجتماعی و نظم سیاسی

طبقات اجتماعی در تاریخ باستان، یکپارچه و به تعبیر جدید، اندام‌واره است. در «ریگ ودا» نقل شده که چون پوروشه^۱ (انسان قدیم که خلقت از وجود اوست و خود جامع جمیع مراتب و مصدر کلیه اجزای عالم محسوب می‌شود) را از هم جدا ساختند - او را به چند پاره کردند؛ از دهانش براهمنان^۲ و از بازوانش کشاتریاغ یا رزمیاران^۳ و از ران‌هایش وایشیه^۴ و از پاهایش شودره^۵ زاده گردید. (۳۷) لذا اصل طبقاتی بودن در نظام اجتماعی قدیم امری مفروغ^۶ عنه و بی‌چون و چرا فرض می‌شد؛ تا حدی که زردشت هم به‌رغم شریعت توحیدی خود در خلقت، نتوانست ظاهر نظام سلسله‌مراتب خدایان را به نظام توحیدی تبدیل کند؛ و به نظر می‌رسد تغلب جهان‌بینی اسطوره‌ای حاکم بر دوره باستان، به‌ویژه گستره تمدن بین‌النهرین که با جامعه ایران نیز قرابت داشت، مانع بزرگی برای ظهور فلسفه جدید به شیوه یونانی محسوب می‌شد. (۳۸) در تاریخ پیامبری موسی (ع) پیامبر بنی‌اسرائیل آمده که یهود بارها پس از ایمان آوردن با وجود تمام معجزات موسی، به سمت شرک و بت‌پرستی و خدایان بین‌النهرین گرایش پیدا کردند که قرآن مجید نیز اشاره‌هایی بدان‌ها دارد از جمله:

به یاد آرید هنگامی که شما را از فرعونیان نجات دادم که از آنها سخت در شکنجه بودید تا به اندازه‌ای که پسران شما را کشته و زنانتان را برای کنیزی نگاه می‌داشتند... و یاد آرید زمانی را که با موسی چهل شب وعده نهادیم پس شما در غیبت او گوساله‌پرستی اختیار کردید و ستمکار و بیدادگر شدید.^۶

و نیز:

با آن همه آیات و دلایل روشن که موسی برای شما آشکار نمود، باز در

1. Purusha
2. Brahma
3. Ksatriya, Ksatra, Rajanya
4. Vaisya, Visa
5. Sudra

۶. قرآن مجید، بقره (۲): ۵۱-۴۸.

غیاب او گوساله‌پرستی اختیار کردید که مردمی سخت ستمکار بودید.^۱

در ادبیات ودائی^۲ نیز آمده که چهار طبقه دینیار، رزمیار، کشاورز و پیشه‌ور و شودره پس از غلبه آریاییان بر هند به وجود آمد و البته گروهی دیگر از همین آریایی‌ها نیز پس از مهاجرت به ایران، نظیر همین طبقات اجتماعی را ایجاد کردند که آنها نیز کارویژه‌های خاص خود را داشتند: مشغولان به دین، حافظان شاهی، کارندگان و ورزندگان و بالاخره دست‌ورزان؛ طبقاتی که در داستان تقسیم‌های اجتماعی جمشید نیز آمده است.^(۳۹)

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت ساختار اجتماعی دوره باستان به شدت طبقاتی بوده که این ساختار چنانکه از روایت گزنفون برمی‌آید در دوره کوروش هم وجود داشت. اما آنچه حائز اهمیت است این است که در این دوران، ساختار اجتماعی چنانکه بعدها در دوران ساسانیان جزمی و متصلب شد، سخت و غیر قابل تغییر نبود. بر اساس روایت گزنفون: «در پارس یکصد و بیست هزار نفر مرد وجود دارند و از این عده بنا بر حکم قانون احدی از افتخارات و مناصب رسمی، ممنوع نبود.»^(۴۰) برعکس هر فرد پارسی حق داشت فرزندان خود را به آموزشگاهی که در آنجا فضیلت، عدالت و پرهیزگاری تعلیم می‌دهند، بفرستد. در واقع همه پارسیانی که احتیاجی به کارکردن نداشتند، می‌توانستند به این مدارس داخل شوند و کسانی که قادر نبودند، ناچار باید صرف‌نظر می‌کردند.^(۴۱)

از اینجا معلوم می‌شود که تصدی امور بر اساس شایستگی‌ها و از میان کسانی بود که در طول دوره‌های آموزشی برای کسب حکمت، شجاعت، میان‌روی و عدالت مورد آزمون قرار می‌گرفتند. به همین دلیل کسانی که در مدارس عمومی تعلیم نگرفته بودند، حق ورود به طبقه نوجوانان را نداشتند. همین‌طور لازمه ورود به طبقه جوانان و سپس جنگجویان ارشد، موفقیت در آزمون‌های علمی و عملی این دوره‌ها بود. در واقع لیاقت، تنها یک مدال و افتخار نبود، بلکه نشان از کسب ملکاتی از حکمت، شجاعت، عفت و عدالت داشت؛ و صرفاً پس از طی این مراحل بود که ارشدها، هیئتی تشکیل می‌دادند که همه افراد

۱. قرآن مجید، بقره (۲): ۹۲.

2. Veda

آن، مراحل فضل و دانش را کاملاً طی می‌کردند.^(۴۲)

۵. فرّ ایزدی و شاه آرمانی

فرّ ایزدی را می‌توان نماد مشروعیت سیاسی و کرامت دولت مختار کوروش دانست. در آیین زردشت، جهان، دارای نظمی از پیش تعیین شده بود، و این آیین تلاش می‌کرد در چنین نظمی عدالت‌گستری کند. لذا معرکه خدایان بین‌النهرینی (آنو، آنلیل و آن‌کی)^۱ را که پیوسته بر سر قدرت نزاع می‌کردند، به چالش کشید؛ خدایانی که در تلاش بودند هریک تا آنجا که توان دارد، اراده خود را بر جهان حاکم کند؛ و مجموع ثمره کارشان نیز همان نظم و آشوبی بود که در جهان نمایان می‌شد؛^(۴۳) ولی دوگانگی اخلاقی یا اعتقاد به نیروی خیر و شر در اندیشه‌های زردشت در پی بیان نظمی از پیش ساخته بود که از آن تحت عنوان ارته یا اشه^۲ سخن به میان رفته؛ و آن «نظام و آیینی بود که سراسر عالم هستی را به هم پیوند می‌داد و بر همه امور کلی و جزئی و بر همه اشیا خرد و بزرگ حاکم بود. نظام اجتماعی، آداب اخلاقی، آیین‌های دینی و همگی جلوه‌های آن، در عوالم مختلف به شمار می‌آمدند. در نظر ایرانیان نیز راستی (که معنی آن به عدالت نزدیک‌تر است تا به سخن راست) هماهنگ شدن با همین نظام اخلاقی و اجتماعی بود و ظلم و دروغ هم، شکستن و برهم زدن این آیین».^(۴۴)

کار مهم کوروش استفاده مطلوب از نظام مختار و سامان دادن به قدرت جمهور بود. از قراین و شیوه حکومت وی این‌طور برمی‌آید که او به قانون عقل جهان‌داری، وقوف کامل داشته است؛ و همین‌طور در پاسخ به چالش زمانه از توانایی بسیار برخوردار بود که اگر پاسخ مناسبی در بسترسازی تمدن جدید نمی‌داد، نه تنها گامی فراتر از جیش پش، کوروش اول و پدرش (کمبوجیه اول) بر نمی‌داشت، بلکه قانون آهنین چالش و پاسخ، دولتش را سرنگون می‌کرد. لذا بر آن شد که اندیشه شاه آرمانی در پادشاهی ماد را که از زمان دیائوکو^۳ شکل گرفته بود، تحت اعتقاد به نظام ارته و اشه و آیین یکتاپرستی زردشت فربه کرده، منابع

1. Anu, Enlil, Enki
2. Arta, Asha
3. Dayaukku

مادی و معنوی خود را در پرتو این نظام توحیدی منسجم و متحد، بابل را فتح^(۴۵) و پادشاهی اش را بنیان نهد؛^(۴۶) چراکه «اگر یک خدای واحد می‌تواند کل دایره وجود را نظم دهد، پس در عرصه سیاست و زمین هم به یک حاکم بیشتر نیاز نیست».^(۴۷)

کوروش در پرتو پیوند مسالمت‌آمیز دین و دولت و هنر عقل جهان‌داری، رواداری مذهبی و عدالت را محور اندیشه و عمل سیاسی خود قرار داد؛ و آن‌چنان در اعتلای آن همت ورزید که گروهی از صاحب‌نظران معتقد شده‌اند او فرستاده خدا بوده و شخصیت ذوالقرنین را در قرآن،^۱ در کوروش جست‌وجو کرده‌اند^(۴۸) که به هر حال جای تأمل است.^(۴۹) شهبازی به صراحت تأیید می‌کند که پیکر انسان بالدار که بر درگاه یکی از کاخ‌های کوروش موسوم به خانه دروازه در پاسارگاد کنده شده است، فر^(۵۰) کیانی شخص کوروش است؛ و قرآینی را ارائه می‌دهد که انسان بالدار مشهور به مظهر اهورامزدا، در حقیقت فر کیانی است و معتقد است «نشان بالدار هخامنشی را می‌توانیم مظهر شکوه پادشاهی یا فر کیانی بخوانیم؛ همان فری که نگهبان و پشتیبان خاندان هخامنشی بوده است»؛^(۵۱) و این اندیشه‌ای بود که سایه آن همچنان پس از اسلام نیز تحت عنوان فلسفه سیاست فروغ و سایه خداوندی تا ترور ناصرالدین شاه قاجار (اگرچه بسیار سست) ادامه یافت.^(۵۲)

۶. فضایل کوروش

در نامه تنسر به گشنسب آمده «هرگز پادشاهان ما به قتل و غارت و غدر و بی‌دینی منسوب نبوده‌اند».^(۵۳) زیرا اینها با فره ایزدی در تناقض است؛ و کوروش، نماد آرمان‌شاه ایرانی، بابلی و حتی به گمان این مقاله، فیلسوف‌شاه آرمانی یونان، رقیب بی‌بدیل پادشاهی ماد شد. او که از زیبایی، هوش، قدرت و سطوت چیزی کم نداشت،^(۵۴) با الهام از سنن و آیین جاری و ویژگی‌اش در گوهر، هنر و خرد،^(۵۵) به عنوان شایسته‌ترین فرد، به شیوه انتخابی نه بر تخت پادشاهی بلکه به عنوان فرمانده سپاه برگزیده شد تا بخت را با هنر، آزموده و با خود همراه کند و آماده نزول همای

۱. قرآن مجید، کشف (۱۸): ۸۳-۹۸.

پادشاهی شود؛^(۵۶) زیرا سلطنت از برای کسی رواست که خردمند هنرور بوده و سرشتی پاک داشته باشد «که بهتر سلطنت کند برای مزدا اهورا و برای امشا و هیشتا»^(۵۷) و کوروش خردمند بود، هنروری و جنگاوری می‌دانست و گوهری نیکو داشت و همان‌طور که در پی می‌آید، در عمل و در دوره پادشاهی خود، سیاست و نظمی را بنیان نهاد که یونانیان باستان آن را در مقایسه با اوضاع و احوال خود آرمانی می‌دیدند. از این جهت، همان‌گونه که شواهد و مستندات این مقاله نشان داده است، آموزه‌های چهارگانه افلاطون و پرورش روح خردورزی، شجاعت، میانه‌روی و عدالت و شیوه انتخابی در دولت‌شهرهای یونان، با شاه آرمانی، و نظام پراکنده شاهی در ایران^(۵۸) شباهت بسیاری دارد.^(۵۹)

انتخاب کوروش نیز به دست سرکردگان طوایف ایرانی انجام شد. روایت گزنفون در انتخاب کوروش به فرماندهی، هنگامی که سیاکزار^۱، (پادشاه ماد و دایی کوروش) در مقابله با تهاجم آسور از او طلب کمک کرد، این مسئله را تأیید می‌کند.

کوروش دعوتش را اجابت کرد و پیرمردان قوم پس از مشاهده، رأیش را پسندیده، او را به سمت فرمانده سپاهیان اعزامی به ماد برگزیدند و به او اجازه دادند که دویست سرکرده انتخاب کند و هریک پنج تن برای همراهی خود برگزینند که جمعاً هزار نفر می‌شدند... کوروش به محض اینکه به این سمت انتخاب شد، از درگاه خدایان استغاثه نمود. تغال کرد و پس از اخذ جواب مساعد و نیکو دویست نفر انتخاب کرد که آنان نیز هریک پنج نفر را برگزیدند.^(۶۰)

کوروش پس از انجام امورات لازم، برای آمادگی‌های روحی و جسمی سپاهیان و نیز اذن از سیاکزار - «ولی نعمت»^(۶۱) خود - به سیاست و تدبیر، آرامنه و سپس کلدانی‌ها را مطیع خود کرد و حتی میان آنها صلح و اتحاد برقرار ساخت و بر سفره طعام نشاند و از آنجا به سوی آسوری‌ها رفت و پس از جنگی سخت بر آنها فائق آمد.^(۶۲) کوروش توانست با ایجاد همدلی و اتحاد میان طوایف پارس، ماد، چکران و

پارت (خراسان) وحدت آریایی را پدید آورده، به نواحی غربی بتازد و از بابل بخواهد تا از خواب شهوت‌آلود خود برخیزد، سارد را هم تسخیر کند و کرزوس را از تخت جبروت خود پایین بکشد.^(۶۳)

به هر روی شرایط خاص تاریخی و ویژگی شخصیتی کوروش و پایبندی‌اش به آیین جهان‌داری،^(۶۴) موجب شد که وی قدرتمندتر از شاهان قبلی جلوه نماید و حکومت ایرانی تمرکز بیشتری در شخص او پیدا کند. فضایل کوروش را همچنان که از «جمهور» افلاطون برشمرده شد، می‌توان در سه فصل خردورزی، شجاعت و میانه‌روی خلاصه کرد. وی در خردورزی و سیاست جهان‌داری خود، نخستین و بزرگ‌ترین تکلیف را پرستش خدایان قرار داد و لذا از توجه مردم به پرستش خدایان و به جای آوردن آیین‌های مذهبی اظهار سرور می‌کرد و همواره تمام موفقیت‌های خود را به ملکوت نسبت می‌داد.^(۶۵) او می‌گفت:

بدانید که بالاتر از همه اینها این است که کار خود را با کمک و هدایت خدایان آغاز کرده‌ایم. شما می‌دانید که نه تنها در کارهای خطیر بلکه در امور کوچک و روزانه‌ام پیوسته مشیت خدایان راهنمای من بوده؛ و پیوسته متوکل به خواست خدایان بوده و هستم.^(۶۶)

شجاعت به مفهوم افلاطونی آن نیز نزد کوروش مقامی شایسته داشت. او نه تنها خود به آیین‌ها - که مهم‌ترین عنصر شاه آرمانی بود -^(۶۷) احترام می‌گذاشت، بلکه مقرر کرد همه مأموران وی به این آیین و عهد و پیمانی که او با همه طبقات اجتماعی آن روز،^(۶۸) یعنی بزرگان، دین‌یاران، زمین‌یاران و فن‌یاران بسته است، پایبند پایبند باشند و احدی از بزرگان که صاحب اختیار و قدرت‌اند نباید مالی از راه تجاوز و ستم اندوخته کنند؛^(۶۹) و بالاخره سومین سجه مهم کوروش که هم در پندار و هم در گفتار و هم در کردار او هویدا بود، اعتدال مزاج و رفتار ملایمش بود. او می‌گفت «بین حیا و اعتدال نفس این امتیاز است که مردان باحیا اغلب از ارتکاب به عمل ننگین در ملامت عام ابا دارند در صورتی که کسانی که به اعتدال مزاج متصفند در خفا نیز از آن امتناع می‌ورزند».^(۷۰)

درباره فرّه کوروش داستان‌های زیادی نقل شده که شباهت به افسانه دارند.^(۷۱)

از جمله داستان زایش و کودکی کوروش است که آستیگ که پس از پدر بر تخت نشست خوابی دید که خواب‌گزاران آن را به قدرتمندی نوۀ دختری‌اش (ماندانا) تعبیر کردند. لذا بر اثر این خواب دخترش را به تزویج نجیب‌زاده‌ای به اسم کمبوجیه در پارس و دور از پادشاهی ماد درآورد و دستور داد نوه‌اش را هم پس از تولد نابود سازند. ولی دست قضا، نوزاد را در دامان چوپانی پرورش داد تا ده ساله شد و به کاخ پدربزرگ قدم گذاشت و مهرش در دل او تابید.^(۴۲) در روایتی دیگر کوروش به عنوان منجی یهود آمده. زیرا یهود در همین برهه تاریخی منتظر نجات‌دهنده‌ای هم بوده که مصداقش در شخص کوروش جمع می‌شود؛^(۴۳) ولی همان‌گونه که بیان شد چه کوروش مصداق این نجات‌دهنده باشد یا نباشد، اصل قضیه تغییر نمی‌کند و آن این بود که مردم با این تعابیر فروغ خداوندی را در شخص کوروش دیدند و به اطاعت او گردن نهادند؛ هرچند شیوۀ عادلانه حکومت او نیز این اندیشه را استوارتر کرد.

عملکرد کوروش نشان می‌دهد وی این توصیه پدرش کمبوجیه را هرگز از یاد نبرد که باید به ساختار فکری فرمان‌برداران خود مبتنی بر نظم از پیش تعیین شده احترام بگذارد. او می‌گفت:

حال ای فرزند من نکته‌ای را که از همه مهم‌تر است برایت می‌گویم. هنگامی که پیشگویی غیب‌گویان مساعد نباشد، فرمان جنگ صادر مکن و خود و سپاهت را گرفتار پیشامدهای سوء نکن. بدان که مردم نقشه آینده خود را بر پایه حدس و امارات می‌سازند و نمی‌دانند که راه مفید و صحیح کدام است.^(۴۴)

کوروش همچنین می‌دانست که تنها رمز محبوبیت در میان مردم این است که مردم دریابند: کسی هست که بیشتر از آنان درصدد تأمین منافع در رساندن خیر به آنهاست. آنگاه بر خود واجب می‌دانند که از فرامین‌اش اطاعت کنند. لذا کمبوجیه کوروش را از دادن وعده وعیدهایی که انجامش میسر نباشد (ولو اینکه چند باری ممکن است نتایج نیکو به بار دهد) برحذر داشت^(۴۵) و در عوض توصیه کرد فرمانده، خود آستین همت بالا دارد و در صحنه عمل بیش از مرئوسین متحمل رنج

و زحمت شود. اگر تابستان است بیش از دیگران خود را در معرض حرارت آفتاب قرار دهد و چنانچه زمستان است کمتر از دیگران به خود هراس دهد تا موجب همدردی و دلگرمی و نیز محبوبیت بیشتر در میان پیروان شود.^(۷۶) کوروش باب لذت‌ها را بر خود بست و خویشتن را وقف وحدت و پادشاهی ایران کرد؛ و برحسب ظاهر حتی پس از مرگ همسرش، همسر دیگری اختیار نکرد^(۷۷) و نیز فرماندهان خود را هم از لذایذ دنیا برحذر داشت.

و به تو هم ای آراسپ نصیحت می‌کنم که مدت مدیدی چشمان خود را بر اشیای زیبا مدوزی، چه سوزش آتش وقتی محسوس است که به آن نزدیک شوند یا آن را لمس کنند. زیبایی نیز حتی از دور چون در آن خوب بنگرند نفس را مشتعل می‌کند و بناگاه بنیاد هستی را می‌کند.^(۷۸)

حال، با وجود فضایی که برشمرده شد، به نظر می‌رسد عدالت که نزد پارسی‌ها مساوات در برابر قانون تفسیر می‌شود،^(۷۹) در آغوش کوروش باشد. با این وجود، دادگستری به‌تنهایی نزد وی مقامی ویژه داشت. کوروش سستی و غفلت اطرافیان خود را بر نمی‌تافت و به‌شدت با آن مبارزه می‌کرد و هرکس را که در انجام دادن کارهای نیک مجاهدت می‌ورزید پاداش‌های نیک ارزانی می‌داشت و از آنجا که مناصب و امتیازات را بر اساس لیاقت و شایستگی اعطا می‌کرد، به تدریج اطرافش را گروهی از مردان زبده و خیرخواه و باایمان و لایق گرفتند. لذا امانا و تربیت‌یافتگان کوروش در نظر خود و رعایای امپراتوری‌اش از بهترین و شایسته‌ترین مردان بودند.^(۸۰) این گفتار پیامبرگونه کوروش است که می‌گوید:

شما باید گرد من جمع شوید و به روش و کردار من چشم بدوزید و مراقب باشید که من به وظیفه و تکلیف خود عمل کنم و من مراقب اعمال شما هستم تا هرکس مایل و شایق رفتار نیک و کردار نیک و پسندیده است او را تشویق و تأیید کنم. باید فرزندان من که از ما به وجود می‌آیند با همین سرشت و در پرتو همین آیین یزدانی رشد و پرورش دهیم. در این صورت می‌توانیم هر روز خود را نیکوتر از روز قبل کنیم و فرزندانمان حتی اگر بخواهند راه خطا پیش گیرند، چون در اطراف خود جز پاکی و

صداقت نمی‌بینند و سخنی جز سخنان شایسته و مفید نمی‌شنوند، قهرراً راه
خطا بر آنها بسته خواهد بود.^(۸۱)

در یک صورت‌بندی نهایی، مهم‌ترین رکن جهان‌داری کوروش، رواداری و احترام
به دیگر مذاهب بود. وی ملل و اقوام مختلفی را که اجزای امپراتوری ایران را
تشکیل می‌دادند در عقاید دینی و عبادت آزاد گذاشت که اوج آن را می‌توان در
فتح بابل و منشور حقوق بشر کوروش ملاحظه کرد. کوروش پس از ورود به
بابل در سال ۵۳۹ (پ.م.) آخرین بازماندگان خاندان سلطنتی را از میان
برداشت^(۸۲) و خود را پادشاه بابل خواند. او بدین مناسبت اعلامیه‌ای منتشر
ساخت که متن آن تا این زمان باقی مانده است. در این اعلامیه، کوروش وعده
می‌دهد که نظام قدیمی بابل را حفظ کند، خدایان آن را محترم بشمارد و وسایل
توسعه شهر را فراهم سازد؛^(۸۳) و به راستی چه تفاوتی برای بابلیان بود؟ چه بابل
بر اساس نظم از پیش تعیین شده به دست کوروش فتح شده باشد و چه بر
اساس خواست روزمره خدایان؛ در عمل، فرّ نصیب کوروش شد و بابل
فتح‌نشده با تمام مظاهر تمدنش تحت رایت وی قرار گرفت و از آنجاکه مردوک
نتوانست ستمگری‌های نبونعید^۱ را تحمل کند، فرّ را از او گرفت و به کوروش
داد که بابل را فتح کند^(۸۴) و «شاه چهار گوشه جهان»^(۸۵) شود.^(۸۶)

۷. نتیجه‌گیری

این مقاله در آزمون منشأ ظهور شاه آرمانی و مقایسه آن با فیلسوف‌شاه افلاطون، بر
آن بود که نشان دهد چرا و چگونه فضایل چهارگانه افلاطونی (خردمندی،
شجاعت، میان‌روی و عدالت) را می‌توان به عنوان یک نماد فلسفی از اندیشه دینی
و سیاسی ایرانیان باستان، حداقل در دوره کوروش، مورد مطالعه قرار داد. این
پژوهش با تحلیل متن و زمینه‌های تاریخ سیاسی و ادبیات دینی دوره کوروش
هخامنشی، نشان داده که نظام فکری و سیاسی آرمانی افلاطون که مبتنی بر فضایل
چهارگانه بود، پیش از طرح فلسفه نظری عدالت که افلاطون از زبان سقراط در
«جمهور» نقل می‌کند، در ادبیات، اندیشه و نیز عمل سیاسی ایرانیان باستان جاری

بوده است. به عبارت دیگر این پژوهش ضمن تأیید فرضیه اصلی فتح‌الله مجتبایی، از طریق آزمون مستندات وی، با بازخوانی زمینه‌های تاریخی، دینی و نیز آموزه‌های دینی و سیاسی دوران زمامداری کوروش، به عنوان مطالعه موردی و نیز یکی از شاخص‌ترین چهره‌های تاریخ باستان، این نکته را پیش روی تحلیلگران عرصه سیاست و فیلسوفان سیاسی ایران قرار می‌دهد که عدالت با مهم‌ترین شاخص‌های آن یعنی خردمندی، شجاعت و میانه‌روی، چهار رکن جهان‌گیری و جهان‌داری در اندیشه سیاسی ایران محسوب می‌شد. شاید امروزه نیز آنچه تحت عنوان شایسته‌سالاری، تقوا و مردم‌دوستی در امر سیاست مطرح می‌شود، نمونه بارزی از درونی‌شدن حکمت، شجاعت، و میانه‌روی در امر سیاسی است که ریشه در فرهنگ و سنت ایرانی در تصویر عدالت و جامعه آرمانی دارد. *

پی‌نوشت‌ها

۱. در این خصوص ن.ک.: ویل دورانت، مشرق زمین، گاهواره تمدن، جلد اول، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵)؛ برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، (تهران: نشر پرواز، ۱۳۷۳)؛ جرج سبابین، تاریخ نظریات سیاسی، ترجمه بهاء‌الدین پاسارگاد، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰)؛ هانری کوربن، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، (تهران: کویر، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۷۳).
۲. ن.ک.: استفان پانوسی، تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون، (تهران: انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۶).
۳. مجتبیایی تأکید می‌کند با نبود شدن بسیاری از آثار تاریخی باستان، بخشی از مهم‌ترین ادوار تاریخی فرهنگ جهان در پشت پرده‌ای از ابهام جای گرفته و روشن ساختن گوشه‌های تاریک آن بسیار دشوار و گاه ناممکن است. اما با این همه آثاری چون تاریخ هرودوت، کتاب‌های گزنفون، و نوشته‌های کسانی چون استرابون، پلوتارخس پلینوس، لائرتیوس و سایر مورخانی که پاره‌های تمدنی را مورد پژوهش قرار داده‌اند، و نیز از آنجاکه طبقه‌بندی خاص افلاطون مخصوص اجتماعات هندی و ایرانی بوده، می‌توان حدس زد که نظام اجتماعی و سیاسی ایران آرمان و مطلوب افلاطون قرار گرفته و آن را در جمهور و به روشی بی‌بدیل تصنیف کرده است. ر.ک.: فتح‌الله مجتبیایی، شهر زیبای افلاطون، شاهی آرمانی در ایران باستان، (تهران: انجمن انتشارات فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲)، ص ۱۵۴.
۴. ن.ک.: سید جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۳)؛ سید جواد طباطبایی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۲).
۵. مجتبیایی، پیشین، ص ۱۹۳.
۶. گزنفون (Xenophon, 428-354 B.C) فیلسوف، سردار و مورخ یونانی است که سال‌ها زندگی خود را در آسیا گذراند. او از شاگردان سقراط و معاصر افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ پ.م.) است. ن.ک.: Simon Blackburn, *Oxford Dictionary of Philosophy*, (Oxford & New York: Oxford University Press, 1994).

۷. مجتبابی، پیشین، ص ۱۴۵.

۸ «کی ای مزدا به همراهی "راستی" خرسندی خواهد رسید؟ و با شهر آرمانی قرارگاه خوب بر کشتزار؟ چه کسانی از دروغ‌گران خونخوار آرامش و ایمنی خواهند داد؟ به چه کسانی "حکمت و هومنه" خواهد رسید؟ و اینان‌اند بختاران "سوشیانت‌های" کشورها که به یاری "هومنه" با کارهای از روی راستی خشنودی فرمان تو را ای مزدا برآورده کنند زیرا اینان همیستاران [مخالفان] دیو خشم آفریده شده‌اند.» ر.ک.: مجتبابی، پیشین، ص ۱۳۳.

۹. ویل دورانت، به نقل از بریتانیکا، نوشته‌های هرودوت را به جهت آمیختگی آن با خرافه قابل اعتماد نمی‌داند و درباره گزنفون نیز این‌گونه نقل می‌کند که وی کوروپدیا (تربیت کوروش) را چونان رساله‌ای درباره فنون جنگ تحریر کرده و کوروش را با سقراط درآمیخته است. دورانت، پیشین، ص ۴۰۸.

10. Plato, *The Republic*, Translated with an introduction and notes by Desmond Lee, second edition (revisited), (England: Penguin Books, 1983), p.219, 442a. [Hereafter cited as *The Republic*, followed by number of pages and paragraphs].

۱۱. کاپلستون در تاریخ فلسفه مقایسه مشهوری از افلاطون نقل می‌کند که در آن عنصر عقلانی به یک ارباب‌ران تشبیه شده، و دو عنصر اراده و شهوانی به دو اسب. یکی از اسب‌ها خوب است و اسب دیگر بد. درحالی‌که اسب خوب به آسانی طبق رهبری‌های ارباب رانده می‌شود، اسب بد سرکش و مایل به اطاعت از ندای شهوت جسمانی است؛ به طوری‌که باید آن را با شلاق منع و محدود کرد. ر.ک.: فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، جلد اول، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبیوی، چاپ سوم، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵)، ص ۲۴۲.

12. *The Republic, Op.Cit.*, pp.174-175, 410-e, 411a.

13. *Ibid.*, p.219, 442a-b.

14. *Ibid.*, pp.177-181, 412c, 414a-b-c.

15. *Ibid.*, pp.349-354, 537a- 540e.

16. *Ibid.*, p.262, 473d.

۱۷. فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، جلد اول، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبیوی، چاپ چهارم، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰)، ص ۲۵۴.

18. *The Republic, Op.Cit.*, pp.197-198, 428, p.218, 441e.

19. *Ibid.*, pp.199-200, 429, 430a-b-c.

20. *Ibid.*, pp.201-203, 430d-e, 431a-b-c-d-d-e.

21. *Ibid.*, p.204, 433b.

22. *Ibid.*, p.204, 433a.

23. *Ibid.*, p.204, 433b.

24. *Ibid.*, p.203, 432d.

۲۵. ن.ک.: رلف نارمن شارپ، *فرمان‌های شاهنشاهان*، (شیراز: دانشگاه شیراز، بی تا).

۲۶. مجتبابی، پیشین، صص ۱۶-۱۵.

۲۷. نیز برای مقایسه شواهد هرودوت و گزنفون و آیین میتراثیسم در ایران باستان ن. ک.:

Shapur H. Manjra (Dastoor), *Cyrus the Great and His Times With Special Reference to the Conquest of Babylon*, (Bombay: Chamarbaugvala, no d.), pp.220-224.

۲۸. مجتبابی، پیشین، صص ۱۷-۱۶.

۲۹. نیز ن.ک.: محمد معین، *مزدیسنا و تأثیر آن بر ادبیات فارسی*، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۶).

۳۰. در اینکه آیین مجوسی همان آیین زردشتی است، اختلاف نظر اساسی وجود دارد. برای این منظور ن.ک.: ابوالکلام آزاد، *ذوالقرنین یا کوروش کبیر*، ترجمه باستانی پاریزی، (تهران: تابان، ۱۳۴۲)، صص ۱۲۶-۱۲۱؛ همچنین ن.ک.: محمد معین، پیشین، ص ۵۷.

۳۱. مرتضی مطهری، *عدل الهی*، (تهران: صدرا، بی تا)، ص ۷۴.

۳۲. معین، پیشین، صص ۱۰۷-۱۰۳.

۳۳. آزاد، پیشین، ص ۱۲۶.

۳۴. مجتبابی، پیشین، ص ۱۳۵.

۳۵. همان، ص ۱۳۶.

۳۶. همان، صص ۱۴۴-۱۳۵.

۳۷. همان، ص ۳۵.

۳۸. در واقع تمدن بین‌النهرین که در جدال نظام توحیدی انبیای الهی به چالش کشیده شده بود، در برزخ توحیدگرایی و بت‌پرستی و چندگانه‌پرستی از پاسخ بازمانده بود. خدایان بین‌النهرین فرق عمده‌ای نیز با خدایان یونانی داشتند. خدایان یونانی همچون انسان یونانی زندگی می‌کردند، عشق می‌ورزیدند و گناه می‌کردند. برخی حتی آلوده به زنا نیز بودند؛ اما تکلیفشان با مردم روشن بود؛ انسان یونانی اگرچه تحت داد و بیداد خدایان بود؛ اما آزاد بود. ولی خدایان بین‌النهرین سرسخت و نامهربان بودند. لذا مفهوم بندگی با انسان بین‌النهرین مأنوس‌تر بود. ن.ک.: ژرژ رو، *بین‌النهرین باستان*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (تهران، نشر آبی، ۱۳۶۹)، صص ۳۹۲-۳۸۵.

۳۹. فرهنگ رجایی، *تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*، (تهران: قومس، ۱۳۷۲)، ص ۶۱.

۴۰. لازم به توضیح است که به‌رغم تصور غالب و مخالفان جدی افلاطون مبنی بر مخالفت افلاطون با جامعه باز، نگارنده مدعی است با وجود ساخت جزمی که از جمهور قرائت می‌شود،

خویش کاری افلاطون بزرگ‌ترین سند وی برای دفاع از طبقات مسی جامعه است. در واقع تنها جرم افلاطون این بود که سیاست‌مداران را از عمل اقتصادی و اقتصادمداران را از مداخله در عمل سیاسی منع می‌کرد. ر.ک.: فرشاد شریعت، *مبانی اندیشه سیاسی در غرب از سقراط تا مارکس*، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۴)، صص ۱۶ و ۴۲.

۴۱. گزنفون، *سیرت کوروش کبیر*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، (تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران، ۱۳۵۰)، صص ۸-۹.

۴۲. گزنفون، *پیشین*، ص ۹.

۴۳. فرهنگ رجایی، *پیشین*، ص ۲۴.

۴۴. مجتبابی، *پیشین*، صص ۳۱-۳۰.

۴۵. این مسئله پیوند میان نظام فکری و عمل سیاسی را با وضوح بیشتری تبیین می‌کند. در واقع کوروش پیش از جدال در معرکه و کارزار جنگ، ابتدا کار خدایان بین‌النهرین را یکسره کرد و به سلطه میتولوژی قدیم پایان داد؛ و خدایان بابلی که در مقابل دادگری و نظام اخلاقی ایران در پرتو نظم از پیش تعیین شده آن، توان اداره کردن بین‌النهرین و پاسخ‌دهی به بندگان خود را نداشتند، فتح بابل را پذیرفتند (۵۳۹ پ.م.) و به فرمانروایی کوروش تن دادند؛ و عملاً تا حمله اسکندر (۳۳۳ پ.م.) از توابع پارس محسوب می‌شدند. ولی عملاً تا ظهور اسلام و انتقال دارالحکومه به کوفه، در زمان امیرالمومنین علی(ع)، به فراموشی سپرده می‌شود. هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ پ.م.) در اواسط قرن چهارم پیش از میلاد بابل را زنده و شاداب گزارش کرده است. اما از نینوا، یعنی پایتخت اداری آشور، گزارشی نداده است. گزنفون (که پیش‌تر از او نام برده شد) نیز که در ۴۰۷ پیش از میلاد، به عنوان راهنما، ده‌هزار سرباز یونانی را از وسط بیابان بین‌النهرین عبور داده است، حتی از بابل نیز چیزی برای گزارش مشاهده نمی‌کند. چهارصد سال بعد استرابون (۵۰ پ.م.) - ۱۳ م.) بابل، پایتخت بزرگ آشور را شهری ویرانه و خالی از سکنه می‌نامد. ژرژ رو، *پیشین*، ص ۳۹.

۴۶. به زعم ایرانیان قدیم پادشاه کسی بود که با نیروی بدی و عوامل فساد و تباهی نبرد می‌کرد و بر آنها چیره می‌شد. ر.ک.: *ولفگانگ کناوت، آرمان شهریاری ایران باستان از گزنفون تا فردوسی*، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، (تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵)، ص ۲۲۱.

۴۷. رجایی، *پیشین*، ص ۶۰.

۴۸. آزاد، *پیشین*، صص ۵۲-۱۶؛ نیز: مرحوم علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیات سوره مبارکه کهف مستنداتی در امکان جمع میان شخصیت کوروش و ذوالقرنین ارائه کرده است. ن.ک.: علامه سید محمدحسین طباطبایی تبریزی، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، (قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۸)، ج ۱۳، ص ۵۳۷.

۴۹. شهبازی نیز در کتاب خود در رابطه کوروش با ذوالقرنین، ضمن رد بحث ابوالکلام آزاد، با

- بحثی مختصر و نه‌چندان قانع‌کننده، طرفدار نظریه‌ای است که اسکندر را ذوالقرنین می‌داند. ن.ک.:
۴. شاپور شهبازی، کوروش بزرگ، (شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۴۹)، صص ۲۵۶-۲۵۲.
۵۰. برای مطالعه بیشتر حول مفهوم فرّ ایزدی ن.ک.: معین، پیشین، صص ۴۳۰-۴۱۲.
۵۱. شهبازی، پیشین، ص ۳۴۵.
۵۲. فرهنگ رجایی، «فلسفه سیاست و مشکل ما»، (صص ۱۳۲-۸۵)، در: فرهنگ رجایی، معرکه جهان‌بینی‌ها در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان، (تهران: انتشارات احیای کتاب، ۱۳۷۶)، ص ۹۹.
۵۳. نامه تنسر به گشنسپ، تصحیح مجتبی مینوی، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴)، ص ۹۰.
۵۴. گزنفون، کوروش‌نامه، ترجمه رشا مشایخی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲)، ص ۱۵۵؛ لازم به توضیح است که تولد کوروش با تحلیل شهبازی در ۵۹۰ ق.م. بوده و هنگامی که در ۵۵۹ ق.م. بر تخت نشست، پارسبان او را گرامی‌ترین فرمانروای خویش می‌دانستند و او را بسیار می‌ستودند. گزنفون نیز در تمجید از او در تصنیف‌ها و سرودها روایاتی دارد که کوروش بلندبالا، خوش اندام و بینی کشیده و کجی داشته است. گزنفون، کوروش‌نامه، پیشین، ص ۲۷؛ شهبازی، پیشین، صص ۳۲۲-۳۲۱.
۵۵. فرهنگ رجایی، پیشین، ص ۷۹.
۵۶. به تقریر گزنفون، هنگامی که کمبوجیه و کوروش به سرحدات ایران رسیدند، همای را دیدند «که در سمت راست اردو نمایان شد و آنها را هدایت کرد». گزنفون، کوروش‌نامه، پیشین، ص ۵۲.
۵۷. یشت‌ها، آیه ۵، کرده ۱ (یسنای ۳۵)؛ به گزارش: ابراهیم پورداود، ادبیات مزدیسنا: یشتها، قسمتی از کتاب مقدس اوستا، (تهران: طهوری، ۱۳۴۷)، ص ۱۱۳.
۵۸. فرهنگ رجایی، پیشین، ص ۹۵.
۵۹. اساساً همین ویژگی (یعنی انتخابی بودن و نه موروثی بودن شاه) است که در جمهور نیز شاه واقعی را از شاه کاذب متمایز می‌کند. برای مطالعه مباحث مطرح‌شده ن.ک.: فرشاد شریعت، «امر سیاسی و حقوق شهروندی در فلسفه سیاسی غرب»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۱، ۱۳۸۶، صص ۶۷-۳۵.
۶۰. گزنفون، کوروش‌نامه، پیشین، صص ۳۲-۳۱.
۶۱. همان، ص ۱۰۱.
۶۲. همان، صص ۱۱۵-۸۳.
۶۳. آزاد، پیشین، ص ۱۰.
۶۴. ذبیح‌الله صفا، آیین شاهنشاهی ایران، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶)، صص ۱۵۴-۱۵۳.
۶۵. گزنفون، کوروش‌نامه، پیشین، ص ۲۸۲.

۶۶. همان، ص ۳۴.

۶۷. فرهنگ رجایی سه بنیاد حکومت قدیم را اول، زور (شامل نژاد، گوهر، هنر و خرد)، دوم، آیین و سوم، فرّ می‌داند که به ترتیب، برابر نهاد قدرت مؤثر، قرارداد اجتماعی یا قانون اساسی و شوکت، در ساختار جدید محسوب می‌شوند که در این میان مفهوم هنر از همه پیچیده‌تر می‌نماید. در ادبیات ایرانی هنر با مفهوم ویرتو (virtu) بسیار نزدیک است. ن.ک.: رجایی، پیشین، ص ۸۵؛ نیز ن.ک.: مقدمه داریوش آشوری در: ماکیاولی، شهریار، ترجمه داریوش آشوری، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵)، صص ۱۷-۱۰. آشوری در اینجا مستندات خود را در معانی هنر به معنی مهارت، چالاکتی، زیرکی، توانایی، و نیز مستند به شاهنامه به معانی جنگاوری، کشورگیری، کشورداری و دلیری و مردانگی آورده است.

۶۸. رجایی، پیشین، ص ۱۰۱.

۶۹. گزنفون، کوروش‌نامه، پیشین، ص ۲۸۲.

۷۰. همان، ص ۲۸۳.

۷۱. هرودوت و گزنفون هریک داستان مستقلی از کوروش روایت کرده‌اند که وجه مشترک آن شاهزادگی کوروش از سوی مادر و تزویج کمبوجیه از تبار هخامنشی با ماندانا دختر آستیاک است. برای مقایسه و تحلیل مسئله، ر.ک.:

Shapur H. Manjra (Dastoor), Op.Cit., pp.21-27.

۷۲. شهبازی، پیشین، صص ۴۷-۵۲؛ نیز ن.ک.: آلبر شاندر، کوروش، ترجمه محمد قاضی، (تهران: زرین، ۱۳۷۵)، صص ۲۵-۲۱.

۷۳. اشعای دوم بشارت داده بود که وسیله آزادی قوم یهود، سرزمین پارس است و پیشگویی کرده بود که کوروش شکست‌ناپذیر است و بر بابل مسلط خواهد شد و قوم یهود را از اسارت نجات خواهد داد. ر.ک.: دورانت، پیشین، ص ۳۸۰؛ نیز: شاندر، پیشین، صص ۳۴۶-۳۲۶.

۷۴. گزنفون، کوروش‌نامه، پیشین، ص ۵۰.

۷۵. همان، ص ۴۲.

۷۶. همان، ص ۴۴.

۷۷. احتمالاً منظور شهبازی همسر رسمی است. ن.ک.: شهبازی، پیشین، صص ۳۲۳-۳۲۲. گزنفون نیز گزارش کرده که کوروش «به محض ورود به سرزمین ماد به صوابدید پدر و مادرش دختر سیاکزار را به زنی گرفت... و به سوی سرزمین‌های جدید رهسپار شد». گزنفون، کوروش‌نامه، پیشین، ص ۳۱۸؛ لیکن مبتنی بر روایت هرودوت نام دو همسر نقل شده است. فرخرو پارسا، همای آهی، ملکه طالقانی، زن در ایران باستان، (تهران: جمعیت زنان دانشگاهی ایران، ۱۳۴۶)، ص ۱۳۳؛ نیز ن.ک.:

Shapur H. Manjra, *Op.Cit.*, pp.227-228.

۷۸. گزنفون، کوروش نامه، پیشین، ص ۱۵۸.

۷۹. رجایی، پیشین، ص ۶۴؛ و نیز: گزنفون، کوروش نامه، پیشین، ص ۱۶.

۸۰. گزنفون، کوروش نامه، پیشین، ص ۲۸۵.

۸۱. همان، ص ۲۷۴.

۸۲. به تقریر عبدالله رازی، «کوروش مذهب خود و آداب ملت خویش را بر احدی تحمیل نکرد» و چون به بابل رسید، مانع قتل و غارت لشگریان شد و بابلیان که از ظلم نبونعید به ستوه آمده بودند، به استقبالش شتافتند و وی را «نجات‌دهنده خود» خطاب کردند؛ اگرچه کوروش نبونعید را نیز نکشت و فقط به تبعید وی به کرمان اکتفا کرد. ن.ک.: عبدالله رازی، *تاریخ کامل ایران*، (تهران: اقبال، ۱۳۴۱)، صص ۲۱-۲۲؛ گرچه ژرژ رو شواهدی ارائه کرده که کوروش وی را فرماندار کرمان کرده است. ژرژ رو، پیشین، ص ۳۶۸.

۸۳. آ. کاژدان و گروهی از نویسندگان، *تاریخ جهان باستان*، ترجمه صادق انصاری، علی همدانی، محمدباقر مؤمنی، (تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۳)، ج ۱، ص ۲۵۵.

۸۴. به گفته ژرژ رو به محض اینکه بابل به دست ایرانیان تسخیر شد، «زندگی بین دجله و فرات روال عادی خود را بازیافت و دادوستد طبق معمول جریان پیدا کرد؛ با این تفاوت که قراردادهای اکنون به جای سال‌های نبونعید با سال‌های «کوروش پادشاه بابل، پادشاه کشورها» تاریخ‌گذاری می‌شد». ژرژ رو، پیشین، ص ۳۸۷.

۸۵. مبتنی بر شواهد ژرژ رو، پس از فتح بابل، «تمامی اهالی بابلی و سراسر کشور سومر و اکد، شاهزادگان و فرمانداران به او (کوروش) کرنش کردند و پاهایش را بوسیدند... او را به عنوان سروری که کمکش موجب نجات آنان از مرگ شده و همه از لطمه و مصیبت در امان مانده‌اند، به او درود فرستادند و نامش را ستایش کردند». شهبازی، پیشین، ص ۳۱۱؛ ژرژ رو، پیشین، ص ۳۶۹.

۸۶. خداوند تعالی می‌فرماید: «و پرودگار تو بی‌نیاز و دارای مهر و بخشش است، اگر بخواهد شما را می‌برد و پس از شما هرچه را بخواهد جانشین می‌سازد. چنانکه شما را از نسل قومی دیگر پدید آورد». قرآن مجید، ترجمه حسین استادولی، (تهران: انتشارات دارالتقلین، ۱۳۸۶)، سوره انعام، آیه ۱۳۳.

